

نوشته ای از: بهروز دهقانی

## لال بازی شعر خاموش

پانتومیم (لال بازی) نمایشنامه بی‌گفتاری است که به وسیله یک یا چند بازیگر اجرا می‌شود. در اینگونه نمایش، نویسندگان بی‌آنکه نیازی به سخن داشته باشند، با زبان نگاه و حرکات بدن بازیگر، آنچه گفتنی است باز می‌گویند. شاید اولین نمایش‌های بشری بی‌گفتار بوده است. یادگار آن، هنوز در درام هند به جا مانده است که هنرپیشه از حرکات دست و صورت بیشتر از زبان استفاده می‌کند. به هر صورت سینما کارش را با لال‌بازی آغاز کرد. در فیلم‌های صامت چاره‌ای نبود جز آنکه بازیگر همه قدرت خویش را برای تفهیم مطلب به‌کار گیرد. آثار نخستین چارلی چاپلین نمونه‌های خوبی از لال‌بازیهای سینمایی است.

در ایران "گوهر مراد" تنها کسی است که پانتومیم می‌نویسد. نخستین لال‌بازیش "پوپک سیاه" در "کتاب ماه" درآمد و دو سه‌تای دیگر در "آرش". "فقیر" یکبار در مجله "سخن" و یکبار در "آرش" چاپ شد. همین نمایشنامه را جعفر والی با موفقیت در تلویزیون تهران اجرا کرد و آخر سر مجموعه "ده لال‌بازی" درآمد. و جایی که نمایش‌های باگفتارش چنان حال و روزی دارند، پرواضح است که نمایش‌های بی‌گفتارش محلی از اعراب نخواهند داشت.

رضا سیدحسینی عقیده دارد که: "اغلب این قطعات مانند قطعه شعری زیباست و آنچه در آنها ضروری به‌نظر می‌رسد حرکات مخصوص پانتومیم نیست، بلکه آهنگ است و رقص... بهتر بگوییم به نظر من بیشتر این قطعات به‌جای این‌که پانتومیم شمرده شود بیشتر شبیه دانتانهایی برای "باله" است و بی‌آنکه خود نویسنده به این نکته اشاره کرده باشد، بعضی از نمایشنامه‌ها به‌خودی‌خود این رقص و آهنگ را در نظر خواننده مجسم می‌سازد. به‌عنوان مثال پوپک سیاه ... (انتقاد کتاب، دوره دوم، شماره ۱).

نمایشنامه، مخصوص لال‌بازی، برای خواندن نیست، برای اجرا در صحنه تئاتر است. موقع مطالعه که خواننده نگاهش به سرعت از کلمه‌ای به کلمه‌ای می‌جهد، فرصت و قدرت آن را ندارد که صحنه را در نظر مجسم کند و با حرکات بازیگر، داستان نمایش را دنبال کند.

از طرز نوشتن لال‌بازیها این نکته به خوبی پیداست. از پوپک سیاه: "اتاقک فلزی وسط صحرا، دیوارها بی‌پنجره، در اطاق روبروی تماشاجی‌ها و دریچه کوچکی کنار در." از فقیر: "صحرا، چاهی در وسط صحنه قرار دارد که دورش را سیم خاردار کشیده‌اند."

هنگام اجرا حرکات بازیگر، آرایش صحنه، نور و گاهی موسیقی و صداهای مفهوم به بیننده کمک می‌کنند که مطلب را بهتر درک کند و از آن لذت ببرد که هنگام خواندن ممکن نیست. با اینحال اکنون که امکانی برای لال‌بازی نیست، نه در تئاتر و نه در تلویزیون، انتشار متن "ده لال‌بازی" تنها چاره است. به هر طریق باید حرف را زد. یا به تماشاجی، یا به خواننده. با زبان سر نشد با زبان نگاه و حرکات.

"مارسل مارسو" شاعر خاموش در وطنش و در همه جای دنیا که به هنر حقیقی ارزش می‌نهند، با زبان پانتومیم شعرهایش را می‌سراید و اینجا تا آنجانی پیدا شود و محیط مناسبی ایجاد گردد، باید تنها به خواندن لال‌بازی اکتفا کنیم.

متن یکی از لال‌بازیها را که از کتاب "ده لال‌بازی" برداشته‌ایم بخوانید.

شهادت  
نوشته گوهر مراد

صحنه، راهرو درازی است که اشخاص از طرف چپ وارد و از طرف راست خارج می‌شوند. در بدنه دیوار روبروی تماشاچیان، چند حفره گورمانند به طور سرپا کنده‌اند. بلندی این حفره‌ها، قد یک آدم معمولی است. در طرف چپ صحنه، دو مرد درشت‌هیکل، به فاصله کمی از یکدیگر ایستاده‌اند. روبروی هر کدام زنجیری از سقف آویزان است. به زنجیر اول حلقه‌ای فلزی بسته‌اند و از زنجیر دوم، زنگ بزرگی آویزان است. زیر زنجیر دوم، جلوی پای مرد، مقدار زیادی جغجغه ریخته‌اند.

همزمان با باز شدن پرده، مردی در حالیکه جغجغه‌ای را تکان می‌دهد، از طرف راست صحنه بیرون می‌رود. مردی از طرف چپ وارد صحنه می‌شود. نفر اول بازویش را می‌گیرد و خم می‌کند. مرد، آرام و مطیع، خم می‌شود. نفر اول حلقه را گرفته، نزدیک برده، سر مرد را امتحان می‌کند. سر مرد از حلقه رد می‌شود. نفر اول مرد را به‌طرف نفر دوم هل می‌دهد. نفر دوم خم می‌شود و جغجغه‌ای از زمین برمی‌دارد و به دست مرد می‌دهد و او را به طرف راست هل می‌دهد. مرد اول خوشحال و راضی، در حالیکه جغجغه‌اش را تکان تکان می‌دهد، از صحنه خارج می‌شود.

مرد دوم از طرف چپ وارد صحنه می‌شود. نفر اول بازویش را می‌گیرد و خم می‌کند. مرد آرام و مطیع خم می‌شود. نفر اول حلقه را گرفته، نزدیک برده، سر مرد را امتحان می‌کند. سر مرد از حلقه رد می‌شود. نفر اول مرد را به‌طرف نفر دوم هل می‌دهد. نفر دوم خم می‌شود، جغجغه‌ای از زمین برمی‌دارد، به دست مرد می‌دهد و او را به‌طرف راست هل می‌دهد. مرد دوم خوشحال و راضی، در حالیکه جغجغه‌اش را تکان می‌دهد، از صحنه خارج می‌شود.

مرد سوم از طرف چپ وارد صحنه می‌شود. نفر اول بازویش را می‌گیرد و خم می‌کند. مرد آرام و مطیع خم می‌شود. نفر اول حلقه را گرفته، نزدیک برده، سر مرد را امتحان می‌کند. سر مرد از حلقه رد می‌شود. نفر اول مرد را به‌طرف نفر دوم هل می‌دهد. نفر دوم خم می‌شود و جغجغه‌ای از زمین برمی‌دارد و به دست مرد می‌دهد و او را به‌طرف راست هل می‌دهد. مرد سوم خوشحال و راضی، در حالیکه جغجغه‌اش را تکان تکان می‌دهد، از صحنه خارج می‌شود.

نفر چهارم از طرف چپ وارد صحنه می‌شود. نفر اول بازویش را می‌گیرد و خم می‌کند. مرد خم نمی‌شود. نفر اول متعجب نگاه می‌کند و شانه‌های مرد چهارم را می‌گیرد و به زمین فشار می‌دهد. مرد تقلا می‌کند و نمی‌تواند رها بشود. زانویش خم می‌شود، ولی سرش را بالا می‌گیرد. نفر اول حلقه را گرفته، نزدیک می‌برد و می‌خواهد سر مرد را امتحان کند. مرد سرش را راست می‌گیرد و صورتش را جلو حلقه می‌برد. حلقه از سرش رد نمی‌شود. نفر اول مرد چهارم را به‌طرف نفر دوم هل می‌دهد. نفر دوم زنگ را به‌شدت به صدا درمی‌آورد. از طرف راست صحنه، دو مرد قوی‌هیکل وارد می‌شوند و به‌طرف مرد چهارم می‌آیند و بازویش را می‌گیرند و به‌طرف انتهای صحنه، نزدیک حفره‌های داخل دیوار، می‌پرند. مرد تقلا می‌کند و نمی‌تواند رها بشود. دو مرد قوی‌هیکل به‌راحتی او را می‌گیرند و توی یکی از حفره‌های داخل دیوار می‌کنند، مرد چهارم نمی‌تواند حرکت کند. تمام بدنش لای جرز دیوار مانده است و تنها سرش بیرون است.

مرد پنجم از طرف چپ وارد صحنه می‌شود. دو مرد قوی‌هیکل از صحنه بیرون می‌روند. نفر اول بازوی مرد پنجم را می‌گیرد و خم می‌کند. مرد چهارم از توی دیوار نعره می‌کشد: "آهای!". نفر پنجم سرش را بلند می‌کند و به آسمان نگاه می‌کند و باز گوش می‌دهد. مرد چهارم دوباره فریاد می‌کشد: "آهای!". نفر اول سعی می‌کند مرد پنجم را خم کند ولی مرد خم نمی‌شود. نفر اول متعجب نگاه می‌کند و شانه‌های مرد پنجم را می‌گیرد و به زمین فشار می‌دهد. مرد تقلا می‌کند و نمی‌تواند رها بشود. مرد چهارم دوباره فریاد می‌کشد: "آهای، آهای!". مرد پنجم سرش

را راست می‌گیرد و صورتش را جلو حلقه می‌برد. حلقه از سرش رد نمی‌شود. نفر اول مرد پنجم را به‌طرف نفر دوم هل می‌دهد. نفر دوم زنگ را با شدت به صدا درمی‌آورد. از طرف راست صحنه دو مرد قوی‌هیکل وارد می‌شوند و به‌طرف مرد پنجم می‌آیند و بازوانش را می‌گیرند و به‌طرف انتهای صحنه، نزدیک حفره‌های داخل دیوار، می‌برند. مرد تقلا می‌کند و نمی‌تواند رها بشود. دو مرد قوی‌هیکل به‌راحتی او را بلند می‌کنند و وارد یکی از حفره‌های داخل دیوار می‌کنند. مرد پنجم نمی‌تواند حرکت کند. تمام بدنش لای جرز دیوار مانده است و تنها سرش بیرون است.

مرد ششم از طرف چپ وارد صحنه می‌شود. دو مرد قوی‌هیکل از صحنه بیرون می‌روند. نفر اول بازوی مرد ششم را می‌گیرد و خم می‌کند. مرد چهارم و پنجم از توی دیوار نعره می‌کشند: "آهای!". نفر ششم سرش را بالا می‌گیرد و به آسمان نگاه می‌کند و گوش می‌دهد. مرد چهارم و پنجم دوباره فریاد می‌کشند: "آهای!". نفر اول سعی می‌کند مرد ششم را خم کند ولی مرد ششم خم نمی‌شود. نفر اول متعجب نگاه می‌کند و شانه‌های مرد ششم را می‌گیرد و به زمین فشار می‌دهد.

از طرف راست صحنه عده زیادی جغجه به دست ظاهر می‌شوند که خوشحال و راضی، محتاط و آرام تا وسط صحنه نزدیک می‌شوند و جغجه‌هایشان را تکان‌تکان می‌دهند و به تقلائی نفر اول و ششم نگاه می‌کنند. ابلهانه ولی یک‌صدا لبخند می‌زنند و می‌خندند. مرد ششم تقلا می‌کند و نمی‌تواند رها بشود. نفر اول حلقه را گرفته و نزدیک می‌برد و می‌خواهد سر مرد را امتحان کند. مرد چهارم و پنجم توی دیوار با خشم زیاد نعره می‌کشند: "آهای! آهای! آهای!".

جماعت جغجه به دست برمی‌گردند و مردان داخل دیوار را می‌بینند و می‌ترسند. خنده در لبشان خشک می‌شود. وحشت‌زده، آرام‌آرام عقب می‌روند و به مردان داخل دیوار نگاه می‌کنند و جغجه‌شان را تکان‌تکان می‌دهند و از صحنه خارج می‌شوند.